درام

بقلم آقای لطفعلی صورتگر

۲

نظیر این هنرمندی کامل ومتکی برنوامیس عقلانی ومنطقی درداستان رستم واسفندیار فردوسی مشاهده میشود. دراین اثر جاودانی بزرگ ازهمان آغاز سخن که اسفندیار بما معرفی میشود پایان واقعه ومرگ اسفندیار درنظر ماتنها نتیجهٔ منطقی آن کشمکش بزرگ است زیرا اسفندیار فطرة جنگ آزما و جاه طلب وخوبشتن بین و خداوند رأی مستقیم خلق شده وحکم قضا در مقابل این جاه‌طلبی ، وجدان وهوش او را بمقابله برانگیخته است . اگر او جنگ رستم را تعهد ننماید بشخصیت و آبروی‌وی شکست خواهدافتاد واگر این‌نبردرا بپذیرد حق‌ناشناسی وناسپاسی کرده وبعذاب روح وشکنجهٔ وجدان گرفتار خواهد بود . پهلوان ایرانی ازنتیجهٔ آگاه است وپایان‌منطقی هرخط مشی را میداند و از همین روی کوشش میکند تا مقصود خویش را بی‌مبادرت باین مخاصمه‌ننگ آور بچنگ آوردولی قضاوقدراورا خواه وناخواه بزابلستان‌میکشاند. بنابراین از آن‌دم‌که اسفندیار بزمین خوردن شتر پیش‌آهنگ اعتنا نکرده روبسیستان مینهد مرگ او حتمی و منطقی است. اسفندیار باید بمیرد زیرااگر پس‌ازآن‌نبردزنده بماند تمام اصول منطقی متزلزل میشود وبه تمامیت وکلیت داستان، که هرچندظاهراً حالت درام ندارد اما تمام قواعد درام درآن رعایت شده، لطمه وارد خواهد ساخت.

نکتهٔ دیگری که دردرام باید همواره‌مراعات بشود قابل امکان بودن وقایع‌است. حوادثی که نویسنده برای درام‌ایجاد میکندگاهی دست‌وپای او را میبندد ، مثلا نمیتواند یکی از اشخاص حکایت را که در یك «سن» حاضر بوده از سن بعد خارج کند. بعضی از

نویسندگان بزرگ که شکسپیر سرحلقهٔ آنهاست برای رهائی از شر این اشخاص غیرلازم حوادثی قابل احتمال خلق میکنند و یا آنها را با هنرمندی و استادی بطوری که به حقیقیت نمائی درام لطمهٔ وارد نیاید بکشتن میدهند، اما بعضی نویسندگان آنطور عاجز میشوند که گاهی بایك نوك قلم و بی هیچ موجب یکی از اشخاص درام را معدوم میکنند تا بتوانند «سن» بعد را بی مدد حضور او عهده نمایند واین مسئله درام رااز دائرهٔ امکان خارج کرده بمرحلهٔ احتمالات خیلی بعید میبرد و ازاهمیت ادبی آن فوق‌العاده‌میکاهد.

در کتاب اسکندرنامه که بعضی از داستان های آن وسیلهٔ ارتزاق قصه گویان ایرانی بود ودرآن روزگار که هنوز افسانه ها وقصه های اروپائی این همه ترجمه نشده برای هر شاگرد مدرسهٔ افسانه دوست و خیال پرستی بینهایت مغتنم بنظر میآمد یکی از پهلوانان اسکندر که نامش لند هوربن‌سعدان است فوق العاده طرف توجه و میل مصنف داستان واقع شده و عشق باین پهلوان گرز بردوش در نویسنده بقدری زیاد بوده است که با آنکه دوبار اورا درمیدان بدست پهلوانی بزرگ بکشتن داده باز نتوانسته است ازاودست بردارد و در داستانهای آخر کتاب محرمانه اورا مجدداً زنده ساخته و باز بوسط میدان آورده است! پرواضح است که این گونه احیای نفس آنی وفوری از حدود امکان‌خارج است وهرگاه نظیراین وقایع در درام پیش‌آید هر درام بزرگ و دلپسند رااز لطف واعتدال خواهد انداخت.

در میان نویسندگان بزرگ درام اشخاصی‌مانند کید[۱] مولف‌داستان«سوك‌آور اسپانی»وکریستفرمارلو[۲] نویسنده‌درام تیمور لنگ[۳] ویهودی مالت[۴] وشاهکار معروف فوست[۵] (که بعدها گوته‌آلمانی آنرا مجدداً نگاشت) این‌خبط بزرگ‌را مرتکب‌شده‌اند چنانکه مارلو در درام فوست درآن«سنی» که شیطان بپاداش‌تسلیم فوست آمال نهانی اورا برمیآورد. فوست خواهش میکند که هلن معروف یونانی را که جنگ های بزرگ‌افسانه مانند«ترای» بخاطر دلربائی‌وی پیش آمد باو نشان بدهد واین زن درصحنهٔ نمایش‌پدید میآید وعجب آنکه‌لباسی‌راکه بوی پوشانیده‌است بیشتر بسبك پیرایه های قرون وسطی

۱. Kyd ۲. MarlowChristopher ۳. Spanish Tragedy.

۴. The History of Dr Faustus ۵. The Jew of malta.

است در صورتیکه اساساً هویت این زن مشکوك است وبودن وی درسرای باقی فوق العاده غیر محتمل خواهد بود .

در درام « داستان سوك آور اسبانی » تصنیف کید نیز در یك منظره پسری جوان در حیاط خانه عروس داستان درست پشت گوش وی با بدکاران جدال می کنند و در پایان این جدال اورا بدرختی بدار میاویزند و عروس داستان با آنکه پشت پنجره نشسته است از این همه وقایع وآشوب و فریادها که سامعه تماشا گران را چندین دقیقه مشغول میدارد چیزی نمیشنود وتا پایان واقعه بیخبر میماند واین کیفیت قطعا درحالت اعتیادی از حدود امکان خارج است و از همین نظر درام این نویسنده آنقدر که باید دلچسب و گیرنده جلوه نمینماید زیرا تماشا گران طبعاً برانگیخته میشوند که در میان نمایش بوسیله فریاد این عروس داستان را که نقل سامعه دارد بوقایعی که در حیاط خانهٔ وی بوقوع میپیوندد متوجه نمایند و خوداین خلجان آنهارا ازاصل واقعه و استادی نویسنده دورخواهد ساخت.

اما شکسپیر که بواقعی خداوند نویسندگان درام جهان است ازاین وقایع غیر محتمل دوری گزیده است . شاید چون این نویسندهٔ بزرگ خود در آغاز کار درصحنه بازیگری پرداخته و در تأثیر مناظر مختلفه در تماشا گران تجربه‌ها کرده است بمعایب این نکته متوجه شده ودر درامهای خویش در قابل امکان بودن وقایع وحوادث مواظبت نموده است و شاید بزرگی فکر و قدرت قلم این نویسندهٔ پهلوان اساساً هرواقعه را کیفیت طبیعی و عتیادی بخشیده باشد ، درهرحال اینقدر مسلم است که پس از ختم دورهٔ بدوی نویسندگی یعنی ازسال ۱۶۰۱ تا ۱۶۰۷ که دورهٔ تحریر درامهای غمناك اوست عدم احتمال وقایع بینهایت مختصر است وبا آنکه بعضی از داستانها متعلق بازمنهٔ قدیمه وحکایات غالباً افسانه مانند وغیر حقیقی است باز تماشا گران آنقدر مجذوب میشوندکه تصور هرگونه عدم وقایع برای آنها فوق العاده دشوار است.

در درام معروف بانتونی وکلیوپطرا این موضوع خوب روشن میشود : در این داستان انتوان سردار دلباختهٔ رومی رفیق وندیمی داردکه نام وی ائنوباربوس[1] ودر

۱ - Eanobarbus,

تمام معارك درخدمت آنتوان بوده و در هر پیروزی وافتخاری که از لشکرکشی‌ها نصیب وی گشته شرکت کرده است. روزی که دلباختگی آنتوان بملکهٔ مصر اورا به - مخالفت باروم وطغیان برضد اگستوس برمیانگیزد زندگانی برای این کهنه سرباز دشوار میشود و چون پند و اندرز های او در آنتوان سودمند واقع نشده و نمیتواند اورا بترك کلئوپاطر و رفتن‌بروم وادار نماید ناگزیر از خدمت وی کناره کرده وبرای آخرین بار آنتوان را باشمشیر سلامی داده ومیگوید «در مقابل آنچه درگذشته بودی اینك پیش تو تعظیم میکنم و برای آنچه در آینده خواهی شد چیزی جز دشنام ندارم» و باردوی اگستوس میرود.

وجود ائنوباربوس در اردوی اگستوس باعث زحمت شکسپیر است. زیرااین مرد دارای هوش و دانش و تجربهٔ زیاد است وهمواره آنتوان را در مواقع دشواربااندرز های خویش راهبریها کرده است. اگر از این ببعد آسوده مانده‌درکنجی خاموش‌بنشیند باسرشت و احساساتی‌که شکسپیر بوی بخشیده وفق نمیدهد و اگر با گستوس چنانکه به آنتوان خدمت‌کرده بود همراهی وملازمت‌کند در آزاد منشی‌وروح بزرگ‌وی‌که‌جانب دوستان دیرین راهمواره نگاه میدارد خلل وارد خواهدآمد و بهترین راه فرار شکسپیر در آن است که پیش از آنکه درام بنهایت رسیده ومرگ آنتوان پیش آید ائنوباربوس را بکشتن بدهد و این مهم را شکسپیر با استادی و مهارت عهده مینماید تا بآنجا که مرگ ائنوباربوس درنظرماکاملا امکان پذیر جلوه میکند و شایبهٔ تصادف دور از انتظار در آن نمی رود.

در هریك از درام های شکسپیر نظیراین قضیه پیش آمده ودر هر نوبت‌قدرت و استادی این نویسندهٔ بزرگ وقایع را آنطور عادی و احتمالی جلوه میدهدکه تصور گزافه‌برای کسی‌پیدانمیشود. چنانکه ندیم بذله گوی«لیر»[1] که داستان‌غم‌انگیزمعروف شکسپیر را نزدیك است بخود اختصاص دهد باهنرمندی معدوم میکند یا رفیق‌جنگاور رومیو را در درام معروف به رومیو وژولیت از بین برمیدارد و در هرمورد نظرش بر آن است‌که وقایع‌درام برای‌تماشاگران فوق‌العاده غیر ممکن‌الوقوع پیش نیاید

۱ - Lear-

***

هریك از جنبش‌های بشری که حالت تمامیت و کمال داشته باشد طبعاً موجباتی دارد، همینکه این موجبات جنبشی را باعث شد طبعاً درجهٔ شدت آن زیادشده وبسرحد کمال میرسد واز آن پس تدریجاً ضعیف شده و از شدت خویش کاسته و نتایج و تأثیرات آن کم کم آشکارتر شده وعاقبت بنهایت میانجامد وهردرام باید این کیفیت را از آغاز تاانجام نمایش داده باشد وهیچ قسمتی را بدون تناسب زیادیا کم نکند.

همانطورکه که وقتی کودکی پیچ فورهٔ را میگشاید آب جستن کرده‌و بالامیپرد و همینکه قوهٔ خود را کاملا صرف نمود جاذبه زمین قطرات آب را مجدداً بمیان آبگیر برگردانیده و پس از آنکه ساعتی سطح صاف و بدون جنبش آب را بتلاطم انداخت نابود می شود.

درام نیز بایداین ایجاد ورشد وبلوغ وکمال و وقوف و فنای وقایع راقدم بقدم تعقیب نموده قسمتی را فروگذار نکند زیرا هرگاه یکی از این جزئیات فراموش بشود یا درقسمتی بدون رعایت تناسب مبالغه بعمل آید طبعاً یا تماشاگران را برانگیخته و حواس آنها رامشوب مینماید و یا آنها را خسته وکسل وفرسوده خواهد نمود.

البته دستور قطعی و ثابتی‌برای تعیین میزان طول هریك ازاین قسمت‌ها نمی توان داد وهمینطور هرگزنمیتوان قطعاً معلوم‌نمودکه کدام اعمال غیر اساسی رامیتوان برای‌تقویت جنبش اصلی‌که درام برای آن نوشته‌شده در آن وارد نمود و ذوق سلیم‌نویسندهٔ خود میزان صحیح را پیدا خواهدکرد. ولی در نتیجهٔ آزمایش‌ها وتجربیات گوناگونی که‌در نقاط مختلفه بوسیلهٔ نویسندگان بزرگ بعمل آمده اینطور تشخیص داده‌اند که درام های تراژدی و کمدی درام بپنج قسمت (آکت) باید تقسیم شود. اضافه براینقسمتها بایدآغاز یاقسمت افتتاحیه را درنظر داشت.

قسمتی‌راکه بنام آغاز ذکر کرده‌ایم باید بامقدمهٔ که جزو قسمت‌های پنجگانه‌درام است مخلوط ننمود. زیرا این آغاز از جنبش اصلی‌خارج است ومانند خطابهٔ است که‌غالباً از طرف یکی از بازیگران برای روشنی ذهن تماشاگران از روی صحنه ایراد میشود و در زمان قدیم ومیان یونانیان و رومیان بجای دستور نمایش (پروگرام) که امروز چاپ

شده و قبل از نمایش بدست اشخاص داده میشود بکار میرفته است. از طرف دیگر چون در دورهٔ ترقی و اعتلای درام صحنهٔ تیاتر مانند امروز برای نمایش مناظر مختلفه تهیه نمیشد و مردم مجبور بودند زمین خالی صحنه را گاهی بعنوان میدان جنگ و زمانی بجای کلبه وساعتی درعوض دریا و امثال آن بگیرند این قسمت آغاز ضرورت بسیارداشت. امروز که تزیینات‌صحنهٔ تکمیل شده این قسمت از اهمیت خویش کاسته‌است و درام های امروزکمتر دارای آغازاست.

اما قسمت مقدمه یکی از قسمت های پنجگانه درام است. بقول هندیها مقدمه مانند بذری است‌که پاشیده میشود تابموقع خود ثمر ببخشد.

واضح است‌که تماشاگران از جزئیات وسوابق وقایع بی‌اطلاعند وهرگاه‌بدون تمهید مقدمهٔ که بدان وسیله اشخاص حکایت و سوابق زندگانی‌آنها روشن شود واردوقایع شوند سررشتهٔ مطالب را از کف داده و نمیتوانند درست از اتفاقات و اهمیت آن‌آ گاهی پیدا کنند. چون منظور از این مقدمه آشنائی ذهن تماشاگران است طبعاً باید درنهایت سادگی وبدون ابهام‌باشد. برای‌پیشرفت این منظور چندین طرزمختلف دردست‌است. نویسندگان‌فرانسوی قسمت مقدمه را غالباً ویژه مکالمهٔ‌بین‌ملازم پهلوان درام‌وزن‌خدمتکار عروس داستان قرار میدهند ویا پهلوان داستان باندیم و رفیق خویش صحبت میکندو در ضمن گفتگو آنچه در درام لازم بمعرفی وداشتن سابقهٔ قبلی است بیان میشود.

نویسندگان بزرگ در این قسمت هنرمندیهائی دارند چنانکه شکسپیر این مقدمه را جزو قسمت اصلی جنبش قرار داده است و از همان کلمهٔ نخستین ما را بکنه قضایا وارد میکند. در داستان عاشقانهٔ رومیو وژولیت که در نتیجهٔ دشمنی خانواده های پهلوان و عروس داستان‌بماتم وسوگواری منتهی میشود، منظرهٔ اول را جدالی در معبر عمومی قرار داده‌و اولین کلمهٔ که برزبان بازیگران‌میآید فریادی است‌که‌از این جنگجویان بلنداست. دستهٔ فریاد میزند « مرده باد خانوادهٔ کاپولت » و دستهٔ دیگرنعره‌میزنند«نیست باد خانوادهٔ مونتاگو » و در درام معروف بجولیوس سزار، منظرهٔ اول جشن ورود این سردار بزرگ‌رومی و کلمهٔ اول فریادشاباش اهالی‌روم‌است‌که بهیجان‌آمده قوانین کشوری را برای پذیرائی وی پشت پازده اند.

تطویل واختصار این قسمت میزان معینی‌ندارد اما باید همواره‌درنظرداشت که این قسمت تنها برای پروراندن موضوع اصلی یا آغاز پیش آمدهاست و نباید آنرا بادقایقی‌که دارای‌این‌کیفیت نیست مخلوط نموده آنرادچار پیچیدگی و ابهام ساخت.

قسمت دوم درام را قسمت « نمو » نام نهاده‌اند زیرا در این بخش حوادث و واقعات وعملیات اشخاص بجنبش درآمده شکل و کیفیتی‌که باید پیدا کنند مشخص می شود. بعبارة ساده‌تر در اینقسمت رفتار و کردار اشخاص درام از خوب و بد معلوم شده بدکاران برای پیشرفت مقاصد خویش شروع باقدام و نقشه ریزی میکنند و آنها که باید مغلوب این‌نقشه‌ریزیها بشوند نیز یا بوسیلهٔ تصادفات علاج ناپذیر و یا در نتیجهٔ سرشت خویش خودرا بسته‌وگرفتار حوداث مینمایند.

گاهی دراین قسمت «غو» یك‌واقعهٔ دیگر که باواقعهٔ اصلی ارتباط اساسی ندارد ولی دراهمیت وگیرندگی داستان‌مؤثراست‌ذکر میشود و این واقعهٔ فرعی‌نیز‌مانند داستان اساسی نموکرده بجائی میرسدکه هردو بیکدیگراتصال یافته وآمیزش پیدا میکنند تادرام را بیشترجالب توجه و دلپذیربسازند.

در درام‌های شکسپیر این وقایع فرعی‌و معترضه با نهایت‌استادی وهنرمندی طرح ریزی شده ویك‌لطف وگیرندگی مخصوص بدرام‌های او بخشیده است چنانکه در داستان لیه‌ر این نکته خوب هویداست.

نظر باینکه در این مقاله باین شاهکار های نویسندهٔ نامدار انگلستان مراجعهٔ بسیار میشود بی مناسبت نیست که در هنگام بحث در قسمت « نمو » درام خلاصهٔ این داستان را ذکر کنیم و هر چند مختصر کردن شاهکار های استادان و عریان ساختن حکایات در عالم ادبیات گناهی بزرگ است باز برای روشن کردن بعضی نکات باین‌عصیان ادبی مبادرت می‌ورزیم.